

سہنگ:

لوفی



شکستہ سائز
پاکستان

حکمت

هر صورت و جلوتی از فرهنگ مبین تعین، ظهور و تحقق چنین قوه و قابلیت بسط‌پذیری است

در محک و فهم موضوعات و حل مسئله‌های خود اتخاذ کرده، نداشته باشد، لیکن در همه موارد مسئله و اصل موضوع همان کشف، جراحی، نقد و شناخت باستان‌شناسانه قابلیت‌ها و ظرفیت‌های بسط‌پذیری فرهنگ‌ها در دوره‌های مختلف بوده که اکنون یکی از مدخل‌های دشوار، کلیدی و پیچیده باستان‌شناسی را شامل می‌شود.

قوه، قابلیت، ظرفیت بسط، تغییر، تطور و گشایش‌پذیری فرهنگ یک مفهوم مجرد یا سمبلیک نیست. واقعیتی است که تا کهن و مشکوک‌ترین لایه‌های پیش از تاریخ حیات آدمی می‌توان آن را لایه به لایه پی جست و نبش، جراحی، مطالعه و نقد باستان‌شناسانه کرد. هر صورت و جلوتی از فرهنگ مبین تعین، ظهور و تحقق چنین قوه و قابلیت بسط‌پذیری است.

در شروع بحث تصور می‌کنم ضرورت دارد به این نکته اشاره شود که حتی اگر بتوان تصویری تمثیلی از طرح مسئله‌ای با چنین اهمیت، پیچیدگی و دشواری ترسیم و ارائه کرد، می‌توان خرسند و امیدوار بود. اندیشه‌های بزرگ اغلب به شکار صیدهای کوچک رفته و آنچه به کف آورده‌اند بزرگ پرورده‌اند. در اینجا متأسفانه مسئله وارونه شده است که این نیز یکی از صور دیگر افول اندیشه می‌تواند تلقی شود. شرایط و واقعیتی که در آن اغلب نه تنها باورها، سنت‌ها، شخصیت‌ها تحقیر شده‌اند که معنای رمزها، تمثیل‌ها، واژه‌ها و مفاهوم‌ها نیز سخت مغفول مانده یا مورد تردید و انکار قرار گرفته‌اند. لیکن این بحث دیگری است بیرون از حیطه سخن‌ها. گمان می‌کنم درست و منطقی‌تر این است که بحث را با طرح برخی پرسش‌هایی که به موضوع مورد نظر ما مربوط می‌شود شروع کنیم:

- بسط‌پذیری و گشایش فرهنگی چیست؟
- قابلیت‌ها، ظرفیت‌ها و قوه‌های چنین بسط و گشایشی را با کدام عیار و معیار می‌توان محک زد و فهمید؟
- ریشه‌ها و رگه‌های بسط‌پذیری فرهنگ‌ها را در کجا می‌توان پی جست و تبیین و تفسیر کرد و شناخت؟
- چه اندازه می‌توان امیدوار بود قابلیت‌ها و ظرفیت‌های بسط‌پذیری فرهنگ‌ها، دوره‌ها یا تمدن‌ها را می‌شود پیش‌بینی کرد؟

پنج هزاره تاریخ^۱، فرهنگ و مدنیت مدون به مقیاس دو و نیم میلیون سال فرهنگ، زندگی، اقتصاد و معیشت بی‌سامان شکار و فن‌آوری زمخت و بدوی عصر حجر در پیش از تاریخ لحظه‌ای بیش نبوده است.

کانون‌های سلطه، ثروت و قدرت، جامعه شهرها، دولت‌ها و حکومت‌ها، رشد و بسط شتابان قشرها و گروه‌های اجتماعی، تنش و چالش منفعت‌ها و مصلحت‌ها، تسریع و تشدید تقابل و تبادل اندیشه‌ها و منظرها، تعامل و تناظر باورها و مشرب‌ها را نیز در همین پنج هزاره اخیر تاریخی زیسته و آزموده‌ایم.

تراکم، تسلسل و تعاقب لایه‌های باستانی و حجم عظیم آثار و افعال و اجسام و اجساد به جای مانده از فرآیند پنج هزاره تاریخ مدون آدمی در همین حوزه جوامع، فرهنگ‌ها و ملل آسیای غربی یا مدیترانه شرقی چنان مبهوت‌کننده بوده که گویی همه پیش از تاریخ یا دوره مراحل تکوین تاریخ و فرهنگ بشر بمی بوده که نتیجه و صورت انفجار آن همین پنج هزاره‌ای است که بشر در «پیچ لاخ دیدالی» آن سرگشته و بی‌قرار، گاه نگران و گاه نیز امیدوار در جستجوی گریزگاهی به سوی واقعیت و قلمروی عالمی دیگر بوده است.

شگفت‌تر آن‌که سده‌ای که به پایان آن رسیده‌ایم شتاب تحولات، تراکم و حجم رویدادها چنان گسترده، غافل‌گیرکننده، مخاطره‌انگیز و بی‌سابقه بوده که مشابه‌اش را در هیچ دوره‌ای در گذشته سراغ نداشته‌ایم.

ظرفیت‌ها، قابلیت‌های گشایش و بسط‌پذیری فرهنگ‌ها اغلب یکی از دشوار و پیچیده‌ترین موضوعات و مناقشه‌برانگیزترین مدخل‌ها و مسئله‌ها برای مورخان، فرهنگ‌شناسان و باستان‌پژوهان بوده است و چه حدس‌ها و فرض‌ها، نقدها و نظرها، مشرب‌ها و مکتب‌ها که عالمان فرهنگ و تاریخ در فهم آن طرح و ترسیم نکرده‌اند. در مستون تسیبینی و تفسیری دهه‌های اخیر باستان‌شناسی فراوان می‌توان مدخل‌ها و مسئله‌ها، نقدها و بحث‌هایی از این دست را جست و یافت و در صحت و وثاقت آنها تأمل کرد و اندیشید.

هر چند شیوه طرح مسئله و نوع مفاهیم مورد استفاده در بحثی که پیش روست ممکن است همیشه مطابقت و مشابهت تام با مدخل‌ها و مسئله‌ها یا مفاهیمی که هریک از باستان‌پژوهان بنا به اقتضای مشرب و منظر و عیاری که

- انواع، شیوه‌ها و صور بسط پذیری فرهنگ کدام‌اند؟
- چرا برخی فرهنگ‌ها، تمایل به سوی بسط و گشایش پذیری بیرونی، عرضی یا حتی کمی داشته و برخی دیگر درونی، عمقی و کیفی؟

- چرا یک فرهنگ، دوره در بسط و گشایشی که می‌پذیرد برون‌تاب خود را در تاریخ و عالم می‌گشاید و دیگری درون‌تاب؟

- آیا در تاریخ، فرهنگ‌ها، تمدن‌ها، دوره‌ها یا جوامعی را سراغ داریم که کوشیده و توانسته‌اند نوعی موازنه و تعادل بین قابلیت‌های بسط‌پذیری و ظرفیت‌های گشایش بیرونی و درونی یا کمی و کیفی برقرار کرده و به وجود آورند؟

و پرسش‌های بسیار دیگر را از این دست، اغلب ممکن است آسان بتوان طرح کرد لیکن نمی‌توان مطمئن بود پاسخ‌ها نیز همیشه آسان به کف خواهد آمد. در بحثی که پیش روست کوشیده‌ایم تا به برخی صورت‌ها، مظاهر و مصادیق مؤثر، ملموس و عینی‌تر بسط فرهنگی که شهر و تکوین مدنیت مدوّن حیات شهری یکی از مصادیق مسلم آن از عهد تاریخی به بعد بوده از منظر باستان‌پژوهی که فی‌نفسه منظری است تاریخی و فرهنگ‌شناسانه اشاره داشته باشیم.

وقتی از فیلسوفان و اندیشه‌های عمیق می‌شنویم آدمی وجودی است گشوده در وجود، یا عالمی گشوده در

ساده و محقرترین خانه انسان،

کوچک‌ترین بافت معماری روستایی

یا فضاها و محیط‌های شهری

همانند خود آدمی و فرهنگش

فضایی است گشوده به روی هستی

و افقی باز به روی خود آدمی و تاریخ او

عالم، ممکن است پرسیده شود معیار و دلیل چنین ادعایی چیست؟ گفته می‌شود همین عبارت و ادعا خود مبین و مصداق سخن مدعی است. هر چند عبارت فوق ادعا و طرحی است فلسفی لیکن فهم آن می‌تواند پای بسیاری از دانش‌ها را به میان کشد.

کلنگ باستان‌شناسی یک ابزار جراحی و تکنیک نبش افعال، اجساد و اجسام ارض تاریخ بوده اما با همین ابزار ساده چه اندازه می‌توان عبارت عمیق، مرزی و کلیدی فلسفی یادشده را بی‌آنکه اندیشه و قضیه‌ای فلسفی را بخواهیم با منظر و شیوه شناخت یا ابزار باستان‌شناسانه خلط کنیم ملموس و واقعی در صورت حتی ساده و کهن‌ترین شواهد و قرائن باستان‌شناسی که از بستر لایه‌های تاریخ و فرهنگ آدمی منتزع و گردآوری می‌شوند مشاهده کرد و فهمید.

وقتی از منظر باستان‌شناسی به ریشه‌ها، بسترها و مجاری نخستین گشودگی بشر چون «موجودی» هوشمند و اندیش‌ورز رجوع می‌کنیم، ساده، خام و زمخت‌ترین فرآورده و آفریده دست و اندیشه او مؤید و مبین همین عبارت ژرف فلسفی است که: آدمی وجودی است گشوده به روی عالم.

- تصور کنید در سالن موزه‌ای پیش روی ما ابزار و اثری ساده، سخت، زمخت و بدوی در قفسه‌ای به تماشا نهاده شده که باستان‌شناسان گمان زده‌اند منسوب و متعلق به یکی از تیره‌های آدمیان پیش از تاریخ بوده است. این اثر با همه زمختی، سادگی و کهنولت یا آنکه هر شیء و اثر و طرح و نقش دیگری هر اندازه ساده، خام و بی‌بهره از دقت ریاضی، طرح و نظم هندسی یا محتوای زیبایی‌شناسانه و معنای تمثیلی و آیینی بی‌هیچ تردید جلوه یا صورتی از بسط و گشایش هوش، اندیشه و احساس آدمی بوده در عالم.

بشر پیش از تاریخ آنچه می‌ساخت و می‌آفرید هر چند ساده و هر اندازه ابتدایی و زمخت شاید هیچ و هرگز به قابلیت بسط و ظرفیت‌تطورپذیری و نیروی تحولی که به مثابه یک عنصر مکنون در فرآورده‌ها و ساخته‌هایش می‌توانست وجود داشته باشد نیاندیشیده و وقوفی نداشت.

نخستین ابزارهای ساده‌ای که آدمی برای دفاع و صیانت از حریم حیات و تداوم نسل و نوع خود در رویارویی با محرک‌ها و عوامل بیرونی می‌ساخت هرگز به ضمیر و اندیشه او نمی‌آمد که چندصد هزاره بعد قابلیت تغییرپذیری، ظرفیت‌تطور و تحول همان ابزارهای ابتدایی و ساده ممکن است به پیچیده و ظریف‌ترین ابزارهای رایانه‌ای هوشمند یا جنگ‌افزارهای لیزری در زمانه ما بیانجامد.

قابلیت بسط‌پذیری و گشودگی در بطن موجودیت و ماهیت هر فرهنگی چون هسته و بذر بارور نهفته وجود دارد

خانه آدمی و لانه عنکبوت یا آشیانه هر جانور دیگر یا آنکه این برج و آن تار وجود دارد که شهر محصول و صورت پیچیده همین تفاوت ماهوی و بنیانی است.

لانه عنکبوت هر چه هست با توجه به نظم هندسی تارهای آن فاقد قابلیت بسط و ظرفیت گشایش یا تغییر و تحول‌پذیری آن‌گونه که در سنگ و گل بام و در و خانه بشر وجود دارد بوده و سخت و ثابت در زندان تارهای خود به هم در پیچیده و تابیده است. وقتی همین تارهای نازک را به عیار قابلیت بسط‌پذیری و قوه تطوری که در خانه آدمی است محک زده و می‌سنجیم به جهت فقدان قوه بسط و تغییر و ثباتی که دارند گویی از هرم‌های سترگ مصریان و برج‌های به آسمان افزاشته زمانه ما استوار و با ثبات‌تر می‌نمایند. واقعیت نیز چنین است.

به هر رو نه از منظر شهود و عارفانه که از افق نگاه یک طلبه علم و باستان‌کاوانه وقتی به مسئله نگاه می‌کنیم لانه عنکبوت نه افقی گشوده به درون دارد و نه آنکه نظر به عالم بیرون. خانه و منزل آدمی چنین نیست. ساده، کوچک و ابتدایی‌ترین محیط و فضای مسکون انسان همچون نطفه بارور و هسته مستعدی است که ظرفیت رشد و قابلیت بسط و توسعه آن می‌تواند به طرز غیرقابل پیش‌بینی به پیچیده‌ترین جوامع شهری بیانجامد همان‌گونه که ساده و بدوی‌ترین ابزارهای کار او به پیچیده، ظریف و حساس‌ترین فرآورده‌های صنعتی هوشمند.

هر چند مثال‌های ارائه‌شده بیشتر مبین و مصداق خصلت‌های بسط بیرونی فرهنگ بوده تا بسط و گشایش درونی آن، معهذا نتیجه‌ای که گرفته می‌شود این است که قابلیت بسط‌پذیری و گشودگی در بطن موجودیت و ماهیت هر فرهنگی چون هسته و بذر بارور نهفته وجود دارد. لذا از این نظر هیچ فرهنگ و جامعه‌ای را نمی‌توان بسته تلقی کرد مگر آنکه برای سهولت مقایسه در چهارچوب مفاهیمی قراردادی و اعتباری بخواهیم جامعه و فرهنگی را به جهت بسط بیرونی آن در مقابل با جامعه و فرهنگی که درون‌تاب بوده و بسط درونی داشته یکی را باز و دیگری را بسته تلقی و تعریف کنیم. هر چند چنین مقایسه‌ای از آن جهت که تنها تأکید و توجه به بسط بیرونی فرهنگ داشته و برای گشایش و بسط درونی که

چنین است قابلیت، ظرفیت و نیروی مکنون بسط، تغییر، گشایش و تحول‌پذیری تاریخ، فرهنگ، جامعه و خلاصه آنکه ساخته‌ها و فرآورده‌های دست، هوش، اندیشه و روح آدمی مثال و مصداقی ملموس، زنده و عینی‌تر در همین رابطه، خانه آدمی است. هنگامی که نخستین خانه‌ها و بناها و فضاهای کوچک و ساده ساخته از سنگ و گل خام و نی و چوب چندین هزاره پیش در آسیای غربی در مناطق ایران، آسیای صغیر، بین‌النهرین، سوریه و فلسطین هسته‌ها و بافت‌های نخستین دهکده‌ها را به وجود می‌آوردند هرگز به ضمیر کشاورزان و ده‌نشینان عهد نوسنگی نمی‌آمد که چندین هزاره بعد در پایان هزاره دوم میلادی قابلیت تغییر، ظرفیت رشد و بسط‌پذیری آن‌ها به طرز مبهورکننده می‌تواند به کلان شهرهای چندین میلیون‌معماری برج‌ها و آسمان‌خراش‌های چند صدطبقه‌ای و فضاها و محیط‌های شهری نئون‌ها و نورافکن‌ها، موتورها و ماشین‌های ملتهب، متروها و ماهواره‌ها و خلاصه آنکه به عالمی که در آن مرز بین مکان و زمان، شب و روز، سکوت و صدا، روشنایی و تاریکی، حرکت و سکون سخت شکسته و حصار در حصار چون «پیچ لاهی دیدالی» تن و جان بشر زمانه ما را درخود تنیده و زندانی کرده، بیانجامد؟

چنین است قابلیت بسط‌پذیری و ظرفیت گشودگی فرهنگ آدمی! ساده و محقرترین خانه انسان، کوچک‌ترین بافت معماری روستایی یا فضاها و محیط‌های شهری همانند خود آدمی و فرهنگش فضایی است گشوده به روی هستی و افقی باز به روی خود آدمی و تاریخ او.

هر چند آشیانه، لانه و خانه ساختن یکی از خصلت‌های ملموس و مهم غریزه و کشش صیانت از حیات بوده و صور آن را در میان بسیاری از جانوران می‌توان مشاهده کرد، لیکن به رغم آنکه نوعی احساس ترس، غریزه گریز از مرگ و کشش صیانت از حیات یا شوق و تمایل به استمرار و بقای نوع را به همان سادگی که در بن تارهای باریک‌تر از موی لانه یک عنکبوت می‌توان ملاحظه کرد که در آن سوی سنگ‌های سخت و پایه‌های سترگ و استوار یک هرم مصری یا برج‌های به آسمان افزاشته معماری معاصر شهر نیویورک یا هر شهر دیگر زمانه ما. مع‌الوصف یک تفاوت بنیادی و ماهوی میان

فرهنگ تنها، شیوه زندگی نیست. به زندگی معنا، محتوا و انبساط درونی نیز می‌بخشد

آورده‌اند، همواره غنی و بارور از درک شهودی، احساس آیینی و قدسی یا معانی و مفاهیم تمثیلی بوده و توانسته‌اند تا عمق اندیشه رخنه و کنه وجود نفوذ کرده و به ایمان، معنویت و حقیقتی دست یابند که برای صیانت از حرمت حیات و کیان و کرامت آدمی همواره احساس کرده‌ایم جاودانه به آن نیازمندیم.

شرایط جدید تاریخی و تمدن معاصر به لحاظ بسط بیرونی که داشته یکی از بی‌سابقه و استثنایی‌ترین دوره‌های تاریخ آدمی می‌تواند تلقی شود. به سبب همین قابلیت بسط بی‌مهار و غیرقابل پیش‌بینی یا درست‌تر غیر قابل انتظار تمدن معاصر، وقتی آن را با عصر فرهنگ‌ها و جوامع درون‌تاب گذشته مقایسه می‌کنیم، گویی در جهانی زندگی می‌کنیم که برای نخستین بار نوعی حرکت و تجربه وارونه در تاریخ آغاز شده که سخت با روح آدمی در ستیز است. اندیشه‌ها، استنباط‌ها، تعریف‌ها، فهم‌ها و منظرها همه از بیرون و از پایین طرح و ارائه می‌شوند. اگر می‌خواستیم فهرستی مقایسه‌ای از صور چنین وارونگی فراهم آوریم، گمان می‌کنم از چند اثر حجیم و ضخیم فرامی‌گذشت.

دیروز انسانی بودیم الهی، امروز تاریخی. دیروز معبد می‌ساختیم، امروز موزه. دیروز سنتی بودیم، امروز بدعتی. دیروز زایر بودیم، امروز توریست. دیروز از فیض و فروغ ایمان به اندیشه و آزادی می‌رسیدیم، امروز از آزادی و اندیشه طلب ایمان می‌کنیم. دیروز با اسرار خدا و ارواح انس می‌ورزیدیم، امروز با تمدن و حضور متمدنانه. دیروز دل به ابدیت بسته بودیم، امروز سر به آستان زمان می‌ساییم. و موارد بسیار دیگر که همه مبین تفاوت جدی و غیرقابل انکار بسط درونی و بیرونی فرهنگ‌ها و دوره‌هاست.

یک فرهنگ، جامعه و دوره می‌توانسته داشته باشد، اعتبار چندانی قائل نبوده، نمی‌تواند پیراسته از مسامحه و تنگ‌نگری بوده باشد.

قابلیت، ظرفیت، نوع، شیوه، درجه و دامنه بسط‌پذیری فرهنگ‌ها و دوره‌ها اغلب متفاوت بوده است. برخی فرهنگ‌ها، دوره‌ها یا تمدن‌ها کشتش به بسط درونی داشته و برخی دیگر تمایل به بسط بیرونی. برخی کوشیده‌اند نوعی توازن و تعادل بین بسط بیرونی و درونی فرهنگ برقرار کرده و برخی دیگر نیز چنان‌که جوامع و فرهنگ‌های بومیان آفریقا، آمریکا، اقیانوسیه و خاور دور یا جوامع روستایی و فرهنگ‌های عشایری احتمالاً به سبب موازنه‌ای که بین فرهنگ و طبیعت، انسان و جهان برقرار و یا آنکه احساس می‌شده، تمایلی به بسط بیرونی یا درونی فرهنگی نداشته‌اند.

وقتی یک دوره یا تمدنی کشتش به سمت بسط درونی داشته است، منظری که از عالم، از واقعیت مرگ و زندگی، از وضع وجودی بشر و معنای هر پدیده و رویدادی طرح، ترسیم و می‌گشوده است، اغلب از بالا به پایین تابیده و یا آنکه از درون به بیرون تراویده است. ذوق و ذائقه آفرینندگی، احساس و روح زیبایی‌شناسانه معماری و شیوه شهرآرایی و فضاسازی، شعر و ادب و کلام و عرفان یا خلاصه آن‌که طرز اندیشه و فروغ ایمانی که چنین دوره‌هایی صورت بخشیده و بیان کرده، به منصفه ظهور



پس از ظهور جوامع شهری و شتاب تحولات تاریخی و بسط بیرونی فرهنگ‌ها به موازات چالش و تنش بین گروه‌های اجتماعی و تعارض میان انسان و تاریخ یا فرد و جامعه نوعی هراس از تاریخ نیز در آدمی بیدار می‌شد که صور آن را در باورها و اسطوره‌های عهد باستان خاصه اسطوره‌های هلنی پرومته، اپیمته، دیدال و ایکاروس، تراژدی اودیپ همچنین روح آخرت‌اندیشی ادیان و فرهنگ‌های وحیانی خاورمیانه مشاهده می‌کنیم. میرچا الیاده^۲ کوشیده است بازآفرینی آیینی و بینحشی اسطوره‌ای را که در میان فرهنگ‌های عهد باستان مشاهده می‌کنیم نوعی تلاش و هراس انسان از زمان تاریخی و بسط بی‌مهاری بیرونی فرهنگ توضیح دهد. به هر رو هراس از دنیوی‌گری، فرار و گریز از سپنج لایح‌های زندگی شهری و رهایی از چالش‌ها و تنش‌هایی که بسط فرهنگ و شتاب تحولات تاریخی در روح آدمی برمی‌انگیخته است پس از ظهور مدنیت و فرهنگ شهر و شهروندان هم‌چنان ادامه داشته که در دوره جدید بیش از همیشه بشر را نگران و مضطرب کرده است. چنان‌که گفته‌اند فرهنگ اساساً امری است کیفی^۳.

واقعیت نیز چنین است. فرهنگ تنها، شیوه زندگی نیست. به زندگی معنا، محتوا و انبساط درونی نیز می‌بخشد. بسط درونی آن با انبساط و بسط درونی روح آدمی با احساس، اندیشه و ذوق و ذائقه او پیوند استوار دارد. در گذشته تفکیک آن از آیین آسان نبود. فرهنگ، همان آیین بود. ریشه فارسی فرهنگ^۴ و همچنین واژه و ریشه لاتین آن یعنی کالچر (Culture) و کالت (Cult)^۵ که به معنای آیین آمده مؤید همین معنا و خصلت آیینی فرهنگ است. فرهنگ و آیین در واقع صورت و جلوتی بودند از تحقق امر الهی در زمین. آیین، آئینه‌داری امر الهی تلقی می‌شد که بشر رسالت و تکلیف آن را بر شانه ایمان خویش احساس می‌کرد. گمان می‌رود خویشاوندی واژه آیین و آئینه نمی‌توانسته بی‌ارتباط با چنین طرز تلقی و مفهوم و معنایی از آیین بوده باشد.

به سبب همین خصیصه کیفی فرهنگ و خویشاوندی آن با تدین در گذشته همه جلوه‌ها و صور حیات فردی و اجتماعی آدمی از ادب و آیین نشستن و برخاستن،

خوردن و خفتن، زادن و زیستن و مردن گرفته تا قلمروهای پیچیده ژرف‌ترین افق‌های اندیشه، احساس و منظری که بشر از عالم و واقعیت هر پدیده و رویدادی داشت همه و همه به موازات آن‌که برخوردار از نوعی بسط درونی بودند به طرز چشم‌گیر تعین کیفی، تمثیلی و عمیقاً روحانی و معنوی داشتند.

تمدن‌ها نیز در گذشته صورتی از همان بسط بیرونی فرهنگ و تشکل پیچیده و گسترده‌تر آن بوده و از آن جهت که از بسترها و مجاری اصیل و بی‌بدیل آرمان‌ها، باورها و ارزش‌هایی که فرهنگ در بطن خود آن‌ها را پرورانده بود، برمی‌خاستند هم‌چنان خصیصه فرهنگی و آیینی خود را پاس داشته و حراست می‌کردند.

افول و انحطاط آن‌ها اغلب هنگامی آغاز می‌شد که آن بسترها و مجاری فیاض و اصیل فرهنگ و آیین و ذکرها و خاطره‌های ازلی که نشأت‌گرفته و منبعث از انبساط درونی روح آدمی و بسط کیفی فرهنگ و آیین او بوده مورد تردید و انکار قرار گرفته و یا آنکه از درون به سردی و خشکی گراییده و به غفلت و نسیان سپرده می‌شدند.

اینکه اغلب مشاهده می‌کنیم در گذشته فرهنگ‌ها کمتر تمایل به پذیرفتن و شنیدن آرمان‌ها و ارزش‌های یکدیگر را داشته و در صیانت از آیین و فرهنگ خویش سخت، انعطاف‌ناپذیر و متمصبانه عمل می‌کردند، چنین واقعیتی بیشتر منبعث از تجربه عمیق آن‌ها از حقیقت بوده و هر فرهنگ و آیینی از آن جهت که با ساحات، مراتب و عوالم معنوی، روحانی و متعالی‌تر وجود ارتباط تنگ داشت و به آن ایمان می‌ورزید، همواره احساس می‌کرد ایمان در کف او بوده و حق و حقایقت از آن اوست.

به رغم آن تعصب‌ها و انعطاف‌ناپذیری‌ها به جهت

در زمان ما به موازات آن‌که فرهنگ،
انبساط و بسط درونی خود را آشکارا از کف داده،
ابزار تمدن نیز شده است

می توان میان فرهنگی شدن را به مثابه فرآیند گذر فرد به فراسوی فرهنگ به منظور شکوفایی کامل توانایی بی‌همتای انسانی وی برای سازگاری قلمداد کرد.

همین بسط و انبساط درونی، هم‌دلی، هم‌نوایی، انس باطنی و محبت و دوستی بین فرهنگ‌ها، جوامع و انسان‌ها بسیار بیش از زمانه ما وجود داشت. گاه در ظل یک امت و حقیقت صدها فرهنگ و فرقه و نحله و آیین و مذهب یا قوم و قبیله و عشیره و ملت برادرانه می‌زیستند. عصر ما علی‌رغم همه شعارها و جنجال‌ها بی‌بهره از چنین رابطه هم‌دلانه بین انسان‌هاست. در زمان ما به موازات آن که فرهنگ، انبساط و بسط درونی خود را آشکارا از کف داده، ابزار تمدن نیز شده است. شاید بتوان گفت از این جهت در عصر تمدنی زندگی می‌کنیم که فاقد هر شکلی از بسط و انبساط درونی بوده و از بی‌فرهنگ‌ترین همه تمدن‌ها می‌توان آن را تلقی و تعریف کرد.

سخن آخر آن‌که اگر یک فرهنگ، ملت یا آیین هر اندازه بی‌توجه و بهره‌بر از ابزارهای مسلط تمدن روز بوده

وقتی پایه‌های فرهنگ و تمدنی

معنوی و روحانی پی‌نهاد شده

و در فرآیند بسط درونی اش

توانست تا عمق اندیشه و گنه هستی

رخنه و نفوذ کند، چنین فرهنگی

با عالمی به سخن قرآن چون داود هم نغمه است

باشد، لیکن هم‌چنان توانسته باشد بسط درونی خود را حفظ کرده و رشته اتصالاتش با سطوح، ساحات و مراتب متعالی، معنوی و روحانی‌تر وجود استوار مانده و به ذکرها و خاطره‌های ازلی خود وفادار مانده باشد به هر رو دیر یا زود دیگری را تسلیم حقانیت ایمان و آرمان خود خواهد کرد. مادام که با ابدیت نسبت داریم و به رسالت و تکلیف آسمانی فرهنگ در زمین ایمان می‌ورزیم از تاریخ، زمان و بسط بیرونی تمدن‌های مسلط روز هراسی نیست. حتی آیین‌های عزا و اندوه و اشکی را که در گذشته، ملت‌ها به یاد خاطره ایزدان و قهرمانان خود پاس و به‌پاداشته و می‌افشاندند نیز عمیقاً منبعت از انبساط درونی و بسط درون‌تاب فرهنگ‌ها و احساس عمیقی که آدمی از جهان، از واقعیت مرگ و زندگی و وضع انسان‌بودن خود داشت، بود. به حقیقت وقتی می‌گیریم، هستیم. چنان‌که هنگامی که می‌خندیم لحظه‌ای احساس بودن را از کف داده و خود را به غفلت می‌سپاریم تا آن که بتوانیم سنگینی بار آدمی‌بودن خویش را تحمل کنیم. واقعیت این است که نوعی رابطه مرموز و ناشناخته بین گریستن و احساس بودن وجود دارد که وقتی فرهنگی تهی از انبساط درونی شد، قوه و احساس گریستن را نیز از کف خواهد داد. فرهنگ‌ها، تمدن‌ها یا دوره‌هایی که دچار قبض روحی می‌شوند اغلب قوه، احساس، سنت و میراث گریستن را از یاد می‌برند. سوای این مسئله که گریستن نیز خود شأنی دارد و مرتبه‌ای، به هر رو انبساط و انقباض فرهنگ‌ها، قوه و قابلیت قبض و بسط‌شان نیز می‌تواند با صور، مظاهر و مصادیق بسیار پیچیده و متنوع در هر دوره‌ای ظهور کرده که طرح، ترسیم و فهم همه آن‌ها آسان یا اساساً ممکن نیست. گاه دو ملت، فرهنگ و تمدن به رغم آن‌که سده‌ها هم‌عصر زیسته و روابط عمیق سیاسی، پیوندهای ریشه‌دار قومی، داد و ستدهای گسترده اقتصادی و بازرگانی داشته و سخت برای مطامع، منافع، مقاصد و مصالح خود یکی علیه دیگری جنگیده است. لیکن به دلیل پابندی، اصرار و تأکید عمیقی که هر یک به آرمان‌ها، اندیشه‌ها، باورها و منظرهای خود از معنای زندگی، واقعیت مرگ، حقیقت هستی و وضع وجودی بشر ورزیده، زمینه‌های تبادل، تعامل عمیق‌تر اندیشه‌ها و باورها بین آنها کم‌تر فراهم آمده و یکی از کنار دیگری بی‌نظر و احساس درک متقابل گذشته است.

فرهنگ مزدایی ایران عهد هخامنشی و فرهنگ هلنی عهد باستان مصداق چنین واقعیتی است.

تبادل، تعامل یا تقابل فرهنگ‌ها، ملت‌ها، دوره‌ها و تمدن‌ها هر چند ارتباط تنگ و استوار با چگونگی قابلیت بسط و نوع یا شیوه بسط‌پذیری فرهنگ داشته، لیکن این خود موضوع بحث دیگری است که در فرصتی دیگر

می‌توان به طرح و بحث و نقد آن پرداخت. قابلیت‌های معنوی و روحی، ظرفیت‌های فکری و اعتقادی، مهم‌تر آن‌که طرح و طریق و افق‌هایی که یک ملت، فرهنگ یا دوره‌ای به روی آدمیان می‌گشوده و منظر و باوری که از معنای هستی و وضع وجودی بشر ارائه می‌کرده، تأثیر جدی بر درجه، دامنه یا شدت و شتاب تلاقی، تقابل یا تبادل و تفاهم بین فرهنگ‌ها داشته است.

لیکن این واقعیت را نیز نمی‌بایست کوچک شمرد و نادیده از کنارش گذاشت. وقتی دو فرهنگ یا ملت در فرآیند تجربه تاریخی خود هر کدام یکی به موازات دیگری به هم‌دلی، هم‌نوایی و درک عمیق روحانی و معنادار از هستی دست می‌یابند، در چنین شرایطی علی‌رغم عدم ارتباط، تبادل و تلاقی اندیشه‌ها و باورها، بین آن‌ها تفاهم وجود داشته است. وقتی هم‌دلی برقرار بود هم‌زمانی مشکل نیست به سخن مولانا:

ای بسا هندو و ترک هم‌زبان
ای بسا دو ترک چون بیگانگان

تبادل، تلاقی، تصادم، تزاخم ذوق و ذائقه‌ها، اندیشه‌ها و فهم‌ها، منظرها و باورها، دانش‌ها و شناخت‌ها آن‌گونه که پیچیده، گسترده، سیال و پرشتاب در جهان معاصر تجربه‌شده و رخ می‌دهند هرگز در هیچ دوره‌ای مشابه‌اش را نیازموده و نمی‌شناسیم. در گذشته به رغم فقدان ابزارهای پیچیده و فن‌آوری ظریف ارتباطی معاصر، به سبب بسط درون‌تاب و معنوی که فرهنگ‌ها داشتند تفاهم و هم‌دلی بین ملت‌ها عمیق و استوارتر از زمانه ما وجود داشت. وقتی پایه‌های فرهنگ و تمدنی معنوی و روحانی پی‌نهادده شد و در فرآیند بسط درونی‌اش توانست تا عمق اندیشه و گنه هستی رخنه و نفوذ کند، چنین فرهنگی با عالمی به سخن قرآن چون داود هم نغمه است:

«... وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ»^۶

شرایط جدید تاریخی و تجربه معاصر از این نظر از ناکام‌ترین همه دوره‌های تاریخ آدمی بوده است.

پاتوشت:

۱. در همین رابطه جان ماینارد اسمیت (John Maynard Smith) یکی از زیست‌شناسان معاصر انگلیسی مقایسه دیگری دارد که ذکر آن بی‌مناسبت نیست:

«حدود چهارصد میلیون سال پیش نخستین مهره‌داران آبزی پدیدار شدند. کمتر از دو میلیون سال پیش نیاکان بشر نخستین بار از سنگ برای ساختن ابزار استفاده کردند. کمتر از ده هزار سال پیش در تحولات عصر نوسنگی برخی جانوران و گیاهان دست‌آموز شدند. اگر فیلمی دو ساعته از زمان تکامل مهره‌داران تهیه می‌کردیم بشر به

عنوان سازنده ابزار تنها در دقیقه آخر فیلم ظاهر می‌شود. اگر فیلم دو ساعته دیگری در مورد تاریخ بشر ابزارساز می‌ساختیم اهلی کردن حیوانات و گیاهان تنها در نیم دقیقه آخر فیلم رخ می‌داد. اختراع ماشین بخار و کشف انرژی اتمی نیز تنها ثانیه آخر را شامل می‌شود.»

- John Maynard Smith, *Theory of Evolution, in Greek* Trans by D. Kourtofik, Albatross, Athens (1979) P: 371.

2 - Mircea Eliade, *The Myth Of the Eternal Return or, Cosmos and History*, Bollingen Series xlvi, Princeton university press (1965, 1971, 1974).

این اثر را آقای بهمن سرکارانی با عنوان: **اسطوره بازگشت جاودانه: مقدمه‌ای بر فلسفه‌ای از تاریخ** ترجمه کرده است. تبریز، انتشارات نیما، ۱۳۶۵.

۳. نیکلای بردیایف، **تقدیر فرهنگ**، ترجمه حکمت‌الله ملاصالحی، کیهان فرهنگی، ش ۱۲۱، س دوازدهم، خرداد و تیر ۱۳۷۴، صص ۲۰ - ۲۴.

- N. Berdiajew, *Gia Tin* (در مورد نابرابری اجتماعی) Koinonike Anisoteta Trans in Greek by E.D Nianios pourmaras thssalonike (1984) PP: 335 - 357.

۴. در مورد ریشه فارسی فرهنگ و مفهوم لغوی آن ر. ک. داریوش آشوری، **تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ**، تهران، مرکز اسناد فرهنگی آسیا، ۱۳۵۷.

۵. در مورد مفهوم کالچر و کالت ر. ک. Paul popard, *Dictionnaire Des Religions*, Presses Universitaires De France (1984) PP: 347- 361.

The Encyclopedia of Religion, M. Eliade (ed) Vol 4 (1987) PP: 172 - 178.

- ibid : vol 8, PP : 396 - 398.

- ibid : Vol 15 , pp : 445 - 486.

۶. قرآن کریم، سوره انبیاء آیه ۷۸.

